

از جنبش مشروطه‌خواهی تا جنبش توسعه‌خواهی

برای آنکه آگاهی به مطالبه‌ای اجتماعی و سپس به جنبشی فراگیر تبدیل شود، جامعه باید مسئله را در تجربه‌ای مشترک و ملموس لمس کند. این فرایند از سال‌ها پیش آغاز شده بود؛ از اعزام نخستین گروه دانشجویان ایرانی به اروپا به فرمان عباس‌میرزا، حدود ۹۰ سال پیش از مشروطه تا اقدامات امیرکبیر در تأسیس دارالفنون، اصلاح نظام مالی، سامان‌دهی ارتش و دیوان‌سالاری، مبارزه با فساد و تلاش برای برپایی دولتی مقتدر و منظم. این تجربه‌ها، در کنار گسترش سفر و ارتباط با جهان، ترجمه و انتشار اندیشه‌های جدید و ظهور روشنفکران و روزنامه‌نگاران، طی چند دهه به‌تدریج «ذهنیت» ایرانیان را دگرگون کرد؛ به‌گونه‌ای که «عقب‌ماندگی ایران» از یک دغدغه محدود نخبگانی به یک «مسئله ملی» بدل شد؛ مسئله‌ای که مشروطه را می‌توان یکی از نخستین پاسخ‌های سیاسی-نهادی به آن دانست. جامعه ایرانی در دو دهه اخیر گوئی بار دیگر در برابر همان پرسش تاریخی ایستاده است، با این تفاوت که این بار نه شکست در برابر ارتش روسیه و مشاهده پیشرفت اروپا، بلکه تجربه زیسته ناترازی‌ها و نارسایی‌ها و مشاهده سیر تحولات بزرگ در پیرامون، زنگ بیدارباش را به صدا درآورده است. اگر در عصر عباس‌میرزا، مواوجه ایرانیان با ارتش منظم روس و روایت پیشرفت اروپا، نخستین شکاف میان «ایران واپس‌مانده» و «جهان ترقی‌یافته» را در ذهن نخبگان آشکار کرد، امروز این شکاف به تجربه‌ای عمومی و روزمره تبدیل شده است. ایرانیان دیگر برای فهم فاصله خود با جهان نیازمند اعزام دانشجو به اروپا یا سفر چند روشنفکر نیستند؛ شبکه‌های ارتباطی و فضای مجازی، هر روز و بی‌واسطه، تصویری از مسیر پیموده‌شده کشورهای پیش‌روی آنان می‌گذارد که زمانی خود در زمره کشورهای توسعه‌یافته با درحال‌توسعه قرار داشتند. تجربه کره جنوبی، چین، ویتنام و ترکیه از یک سو و تحولات شتابان کشورهای پیرامونی از سوی دیگر، نشان می‌دهد «تله توسعه‌یافتگی» سرنوشت محتوم ملت‌ها نیست. حتی کشورهایی که با بحران‌های عمیق سیاسی و اقتصادی مواجه بوده‌اند، در مقطعی نتوانسته‌اند با اصلاح مسیر، خود را بازیابی کنند؛ از لهستان و یونان تا برخی کشورهای جنوب خلیج فارس و حتی کشورهایی همچون پاکستان و عراق که هریک با درجات و کیفیت متفاوت در حال آزمون مسیرهای جدیدی برای ارتقای ظرفیت‌های اقتصادی و کیفیت حکمرانی خود هستند. حاصل این مقایسه دانمی، دیگر صرفا حس عقب‌ماندگی نیست؛ نوعی «بیداری ملی» است؛ آگاهی فراینده جامعه از اینکه فاصله میان ایران و جهان نه یک تقدیر تاریخی، بلکه محصول انتخاب‌ها، کیفیت حکمرانی، ظرفیت نهادی و توانایی بهره‌گیری از فرصت‌هاست. پرسش «چرا ایران توسعه نیافته است؟» بار دیگر در حال تبدیل‌شدن از یک سؤال روشنفکرانه و دانشگاهی به یک پرسش عمومی و ملی است؛ پرسشی که اگر به‌درستی فهم و صورت‌بندی شود، می‌تواند سرآغاز «جنبش توسعه‌خواهی» ایرانیان باشد؛ جنبشی که هنوز سازمان، راهبر، ایدئولوژی و حتی عنوان مشخص و مورد اجماع ندارد. اما نشانه‌ها و اجرای آن در سطوح و لایه‌های مختلف جامعه به‌وضوح آشکار شده است. ایرانیان امروز بیش از هر چیز در جست‌وجوی ثبات، پیش‌بینی‌پذیری و اقی روشن برای آینده هستند؛ می‌خواهند طعم پیشرفت را بچشند و از حق طبیعی خود برای برخورداری از کیفیت زندگی شایسته، متناسب با ظرفیت‌های تاریخی، انسانی و سرزمینی ایران و هم‌تراز با جوامع پیشرو جهان برخوردار شوند. این میان مشروطه‌خواهی و توسعه‌خواهی تفاوت مهمی وجود دارد. مشروطه در درجه نخست جنبشی برای تحدید قدرت و حاکمیت قانون بود؛ توسعه‌خواهی امروز بیش از هر چیز جنبشی برای افزایش ظرفیت ایران و ساختن آینده است. مشروطه می‌پرسید که کسی و براساس چه قواعدی حکومت کند؛ توسعه‌خواهی می‌پرسد چگونه می‌توان کشور ساخت که در آن شهروند بتواند کار کند، سرمایه‌گذاری کند، بیاموزد، نوآوری کند، زندگی کند و به آینده امیدوار باشد؛ و این حال، میان این دو جنبش یک پیوند عمیق وجود دارد: هر دو از یک نقطه آغاز می‌شوند؛ از نارضایتی جامعه از شکاف میان «ایران موجود» و «ایران مطلوب». مشروطه‌خواهان ایران موجود را با مفهوم قانون و عدالت به چالش کشیدند؛ توسعه‌خواهان امروز آن را با مفهوم پیشرفت، رفاه، کارآمدی و کیفیت زندگی می‌سنجند. جامعه ایران هنوز بر سر اینکه توسعه چیست، به یک ادراک مشترک نرسیده است. برای یک گروه، توسعه رشد اقتصادی است؛ برای گروهی دیگر عدالت؛ برای بخشی آزادی و کیفیت زندگی؛ برای گروهی پیشرفت علمی و فناوری و برای گروهی اقتدار و استقلال ملی. اما توسعه ایرانی باید بتواند این مفاهیم را در یک منظومه واحد کنار هم قرار دهد. توسعه‌ای که رشد تولید داشته باشد اما محیط زیست را نابود کند، توسعه نیست؛ رفاهی که بر پایه بدی و مصرف منابع نسل‌های آینده باشد، توسعه پایدار نیست؛ پیشرفت علمی‌ای که به ثروت و فرصت تبدیل نشود، کافی نیست؛ و امنیت که در آن انسان ایرانی چشم‌اندازی برای آینده خود نداشته باشد نیز نمی‌تواند معنای توسعه را نمایندگی کند. توسعه در معنای عمیق خود، افزایش ظرفیت یک جامعه برای ساختن آینده است. اگر چنین تعریفی بتواند میان اقشار و طبقات مختلف ایرانیان به یک حداقل مشترک تبدیل شود، آنگاه نیروهای پراکنده امروز می‌توانند به یک جنبش اجتماعی سازنده تبدیل شوند: کارآفرینان، دانشگاهیان، متخصصان، کارگران، کشاورزان، مدیران، جوانان، شرکت‌های دانش‌بنیان، بخش خصوصی، ایرانیان خارج از کشور و حتی بخش‌هایی از بدنه حکمرانی که مسئله ناکارآمدی و عقب‌ماندگی را جدی می‌بینند. در این میان، نباید از یک نکته مهم غافل شد: جنبش توسعه‌خواهی الزاما جنبشی علیه حاکمیت نیست، بلکه جنبشی برای افزایش ظرفیت و هم‌افزایی حاکمیت و جامعه در کنار یکدیگر است. دولت کارآمد، بخش خصوصی توانمند، جامعه مدنی فعال، دانشگاه مسئله‌محور و شهروند مسئول، اجزای یک منظومه هستند. نه رفقای یکدیگر. مشروطه‌خواهی بیش از یک قرن پیش در پی آن بودند ایران را از حکومتی قاعده‌به حکومت قانون برسانند. نسل امروز شاید در پی آن است که ایران را از اقتصاد کم‌بازده، حکمرانی کم‌ظرفیت و آینده نامطمئن به کشوری توانمند، ثروتمند، زیست‌پذیر و برخوردار از امید منتقل کند. بنابراین شاید زمان آن رسیده باشد که به‌جای ترسیدن از این انرژی اجتماعی نهفته در زیر پوست جامعه، آن را با فهمیم؛ به‌جای انکار آن، آن را صورت‌بندی کنیم؛ و به‌جای رهاکردن آن در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی، آن را به یک پروژه ملی توسعه‌خواهی تبدیل کنیم. در مشروطه، مطالبه «عدالت‌خانه» به «مجلس» و سپس به «قانون اساسی» رسید. امروز نیز کار مطالبه پراکنده «زندگی بهتر» بخواهد به یک تحول پایدار تبدیل شود، باید به یک تعریف مشترک از توسعه، یک روایت ملی از آینده و مجموعه‌ای از اصلاحات نهادی و اقتصادی برسد. این شاید فرصت تاریخی برای پرواز «سیمرغ» توسعه در آسمان ایران باشد. نیروهای پشتران این جنبش نیز فقط روشنفکران و دانشگاهیان نیستند؛ نسل جدید کارآفرینان، متخصصان، شرکت‌های دانش‌بنیان، ایرانیان خارج از کشور، رسانه‌ها، بخش خصوصی، دانشگاه‌ها، تشکل‌های حرفه‌ای، مدیران تحول‌خواه در ساختار اداری و حتی شهروندانی که در مقیاس محلی برای بهبود زندگی خود تلاش می‌کنند، بخشی از این نیروی اجتماعی‌اند. توسعه زمانی به جنبش تبدیل می‌شود که از سطح «مطالبه» به سطح «کنش» و از سطح کنش فردی به سطح «شبکه‌ها» همگاری برسد. در اینجا یک هشدار تاریخی نیز ضروری است. مشروطه، به‌رغم دستاوردهای بزرگ خود، نتوانست همه اهدافش را محقق کند؛ اختلاف درون نیروهای مشروطه‌خواه، ضعف نهادها، مداخلات خارجی، ناامنی و فقدان ظرفیت اداری و اقتصادی کافی، بخشی از دستاوردهای آن را فرسوده کرد. حتی در همان زمان نیز روشن شد که آزادی و قانون بدون دولت کارآمد، اقتصاد نیرومند و نهادهای پایدار نمی‌تواند به‌توانی مسئله ایران را حل کند. جنبش توسعه‌خواهی ایرانیان نیز اگر قرار است به سرنوشت مطالبات تاریخی پیشین دچار نشود، باید از ابتدا چند وزارتخانه و نه نتیجه تزییق پول و بودجه بیشتر. توسعه یک قرارداد اجتماعی برای ساختن آینده میان همه ایرانیان در هر سن، جنس، قوم، شغل و جناحی است؛ قراردادی میان دولت، جامعه، بازار و نهادهای مدنی.

۳۸ سال است که از پایان جنگ گذشته و در این مدت، سیاست‌های اقتصادی کشور به وضعیت امروز منجر شده است. بخش مهمی از وضعیت کنونی، محصول همین سیاست‌های اقتصادی است.

شما بر ادامه مقاومت تاکید می‌کنید. اما در **سوی دیگر**، افرادی مانند **خاتمی** و **قالیباف** که شاید در بسیاری از زمینه‌ها با یکدیگر اختلاف نظر داشته باشند، به یک **نقطه مشترک** رسیده‌اند و می‌گویند باید برای این وضعیت **پایانی** **منصور** شد. **فارغ** از اینکه **نام آن را جنگ** بگذاریم یا **دفاع**، **بالاخره باید نقطه پایانی** وجود داشته باشد. **آیا نباید پایانی بر وضعیت کنونی را در نظر گرفت**؟

درباره این اسامی که شما مطرح کردید، باید بگویم با اطلاعاتی در اختیار نداریم؛ اطلاعات سری و محرمانه‌ای وجود دارد که ما از آنها بی‌اطلاعیم، اما اگر واقعا این افراد می‌خواهند این وضعیت وضعیت پیدا کند، باید مشخص کنند راه‌حل‌شان چیست. آمریکا می‌گوید شما باید بدون هیچ شرطی تسلیم شوید؛ می‌گوید نفت خود را باید به من واگذار کنید، همان‌طور که با ونزوئلا عمل کردیم. سؤال من این است که آیا کسانی که از «صلح شش‌فراتمندانه» سخن می‌گویند، هرکس که باشند، منظورشان پذیرش چنین شرایطی است؟ من با اسامی کاری ندارم؛ مسئله من این است که راه‌حل آنها چیست؟ باید صادقانه بگویند راه‌حل‌شان چیست.

بله، مشکلات کشور وجود دارد و من نیز مکر آن نیستم. اما سیاست‌های غلط اقتصادی و اصرار بر تداوم وضعیت ناتمام حاصل شده‌اند. چیزی نیست که در هیچ‌جای دنیا سابقه داشته باشد. من موافق مقاومت در برابر تعرضی هستم که به کشور صورت گرفته است.

مگر خاتمی، قالیباف و هرکسی دیگری از صلح شش‌فراتمندانه و ضرورت پایان وضع موجود گفت. موافق تعرض به کشور است؟

اولا بگویم که من برای شخص آقای خاتمی احترام زیادی قائلم، اما تحلیل او از وضع موجود و راه‌حل صلح شش‌فراتمندانه حاصل مشورت با کسانی است که به بحران‌های امروز نقش دارند. ضمنا به نظر من، بخشی از افراد با این تصور که برقراری رابطه با آمریکا موجب ورود ارز، کاهش قیمت دلار، انتقال فناوری و رونق اقتصادی خواهد شد، به دنبال بازسازی این رابطه هستند، اما این فرض را نادرست می‌دانم. مسائل اقتصادی ایران بیش از هر چیز ریشه‌های داخلی دارد و تا زمانی که با کانون‌های فساد برخورد نشود، مذاکره و تغییر روابط خارجی نمی‌تواند راه‌حل پایدار ایجاد کند. حتی معتقدم کسانی که در قاچاق مخدرات و انتقال پول نقش داشته‌اند، در صورت تداوم این وضعیت، محاکمه و مجازات نخواهند شد. از نظر من، نتیجه چنین رویکردی صرفا «گفتاردرمانی» خواهد بود، نه ارائه راه‌حل عملی برای عبور از بحران. در نقد وضعیت موجود، نه طرفدار چپ هستم و نه راست؛ اساسا در ایران چپ و راست واقعی وجود ندارد و هر دو جریان، دست‌کم در عرصه اقتصادی، عملکردی مشابه دارند. نگرانی من فقط آینده کشور و تشدید زمینه‌های آشوب اجتماعی است. به باور من، ترامپ نیز بیش از گذشته بر همین نارضایتی‌های داخلی سرمایه‌گذاری و فشار خود را از جنگ و اقدامات نظامی به سمت این عرصه منتقل کرده است. شما دیدید اخیرا ترامپ چه گفت؛ گفت چرا مردم ایران به یا نمی‌خیزید و اعتراض و شورش نمی‌کنید؟

اصلا همه اینها که بگذاریم و روی تحلیل شما جلو برویم، راه‌حل‌تان برای اداره کشور در این اوضاع چیست؟

در همه جای دنیا، هنگامی که جنگی رخ می‌دهد، نقش نظام مالیاتی بسیار کلیدی و مهم است. منابع مورد نیاز برای اداره شرایط جنگی باید از این طریق تأمین شود، نه از طریق افزایش مالیات ارز و تحمیل هزینه‌های بیشتر بر مردم؛ هزینه‌ای که فشار آن بیش از همه بر طبقات پایین جامعه وارد می‌شود. به نظر من، مجموعه این اقدامات، یعنی افزایش بی‌سابقه قیمت ارز در داخل کشور و همچنین فشار بر مردم از طریق جایگاه‌های پمپ‌بنزین و تلاش برای افزایش قیمت بنزین، بخشی از سناریوی فشار بر مردم است و در این طرح‌چوب، کسانی که از کشور دفاع می‌کنند، به جنگ‌طلبی متهم می‌شوند.

چرا هیستت سال گذشته، به‌ویژه از ۱۸ اردیبهشت تا ۱۳۹۷ و پس از خروج ترامپ از برجام، بارها با شما گفت‌وگو کرده‌ام، شما در **گذشته نیز نکته مهمی را مطرح کردید و آن، ضرورت سیاست انقباض ارزی، ریاضت اقتصادی و مالی و انضباط بودجه‌ای و اصلاح نظام مالیاتی** است. اما در **شرایط فعلی**، این مالیات قرار است از چه کسانی گرفته شود؟ **وقتی بخش عمده درآمدهای مالیاتی کشور از درآمدهای ثابت و حقوق‌بگیران، کارمندان و معلمان تأمین می‌شود**، چگونه می‌توان از **نظام مالیاتی به عنوان راه‌حل استفاده کرد**؟
بله، این اشکال وجود دارد. اما من نیز بارها همین موضوع را گفته‌ایم. مالیات را باید از چه کسانی گرفت؟ به نظر من مالیات باید از بردگان اقتصادی و کسانی گرفته شود که درآمدهای بسیار بالا دارند، نه از عموم مردم. نظام بانکی نیز به‌جای آنکه در خدمت تولید و مردم باشد، بخش قابل توجهی از منابع خود را در اختیار گروه‌های خاص و واردات، به‌ویژه کالاهای لوکس، قرار داده است. نمونه آن، حجم بالای تسهیلات بانکی به افراد خاص و واردات گسترده خودرو، قطعات و طلاست؛ در حالی که اگر این منابع صرف سرمایه‌گذاری و تولید داخلی می‌ش، وضعیت اقتصادی امروز متفاوت بود.

بدشانسی هورالعظیم را می‌شود در یک جمله گفت: بهترین

آبی که برایش مانده، درست روی یکی از جوان‌ترین میدان‌های نفتی کشور نشسته است. آن آب در بخشی جمع شده که در اسناد به آن مخزن شماره یک می‌گویند؛ یعنی زنده‌ترین حوضچه تالاب، همان‌جا که کرخ بیش از پرسیدن به هور به چند شاخه می‌شکند و در نهایت از طریق هوفل و نisan، آب را به دهانه تالاب می‌رساند. زیر همین حوضچه، میدان سهراب خوابیده است. میدانی مشترک با عراق که طرف مقابل سا‌ه‌است مشغول توسعه آن است. وزارت نفت طرحی ۲۳ بد سرچاهی روی ۶۹ هکتار داد. اداره کل محیط زیست خوزستان آن را رد کرد، طرح برگشت و کوچک شد و سرانجام امسال مجوز صادر شد؛ شش بد، حدود ۱۸ هکتار، ظاهرا با فهرستی بلند از الزامات، مدیرکل دفتر ارزیابی سازمان‌گفت سخت‌گیرانه‌ترین شرایط ممکن اعمال شده و افزود سازمان مدعی نیست این طرح هیچ اثری بر تالاب نخواهد داشت. سنگران و پژوهشگران هور اما گفته می‌تواند تیر خلاص باشد. اعطای مجوز برای این طرح توسط سازمان حفاظت محیط زیست غافلگیرانه بود؛ زیرا پیرا صورت جلسه مورخ ۲۲ آذر ۱۴۰۲ کمیته ارزیابی سازمان، هشت بند را به مجریان طرح سهراب ابلاغ کرده بود، بعید است همه آنها اجرا شده باشد، پس می‌توان حدس زد به دلیل شرایط اکنون کشور، فشارهایی بر سازمان حفاظت محیط زیست وارد شده باشد یا آنها در عمل انجام‌شده قرار گرفته باشند.

سه روایت، سه لحن، یک طرح

شرکت نفت می‌گوید «میدان مشترک است و باید توسعه یابد، وگرنه عراق نفت را برمی‌دارد». سازمان محیط زیست می‌گوید «مجزو مشروط داده‌ایم و ضوابط سخت‌گیرانه‌ای وضع کرده‌ایم». فعالان محیط زیست می‌گویند «چهار میدان قبلی به هر شرطی داشتن و هیچ‌کدام اجرا نشد، تالاب در حال مرگ است». همه درباره یک طرح صحبت می‌کنند، اما برای



اگر دولت سیاست‌های خود را اصلاح کند و با ایجاد چشم‌انداز باثبات، اعتماد مردم و بخش خصوصی را برای سرمایه‌گذاری جلب کند، بسیاری از مشکلات قابل اصلاح است. پرسش اساسی این است که چرا طی سه دهه گذشته، فرار سرمایه از کشور ادامه داشته است؟ دلایل آن روشن است، اما به نظر من ناتوانی دولت در مقابله با نهادهایی که در برابر اصلاحات مقاومت می‌کنند، مانع حل این مشکلات شده است. در چنین شرایطی، چرا مردم باید هزینه این ناتوانی را بپردازند؟

همین مسئله درباره مصرف سوخت نیز صادق است. با وجود اختلاف آمار رسمی درباره میزان مصرف، باید بار این ناکارآمدی‌ها بر دوش مردم گذاشته شود. مسئولیت این وضعیت فقط متوجه دولت نیست؛ مجلس و قوه قضائیه نیز در برابر آن مسئول‌اند. بله، جامعه ملتهب است، من نیز مرتبا همین مسئله را گفته‌ام، جالب این است که بسیاری از افراد ناراحت می‌شوند که چرا شما مرتب هشدار می‌دهید وضعیت مردم نامناسب است و جامعه در معرض بحران‌های جدی قرار دارد. اما باید پرسید چه کسی این وضعیت را به وجود آورده است؟ این وضعیت در شش ماه یا یک سال گذشته ایجاد نشده است؛ محصول ۳۸ سال گذشته است. این ۳۸ سال نیز بردگان مشخصی داشته است. باید از همان بردگان مالیات گرفت؛ همان‌گونه که در بسیاری از کشورهای دیگر نیز چنین بوده است. اما امروز شما به همین شهر تهران نگاه کنید. آیا چهره‌ای از جنگ در زندگی روزمره این شهر می‌بینید؟ صاحبان سربایه عملا همان افراد ثروتمند و الیگارش‌ها و خانواده‌های آنها هستند و این افراد باید زندگی جداگانه‌ای داشته باشند. شاخص‌های فرهنگی امروز جامعه ما نیز به‌سهولت گواهی می‌دهند که شکافی جدی میان مردم و حاکمیت ایجاد شده است؛ این شکاف عملا خود را نشان می‌دهد و فریاد می‌زند. اما این مسئله در یک شب و دو شب به وجود نیامده است. این نگرانی‌ای است که من بارها و بارها آن را تکرار کرده‌ام و امروز نیز بر آن تاکید می‌کنم. پیش از این گفت‌وگو نیز بارها همین مسئله را مطرح کرده‌ام.

آیا اینجا مصاحبه‌هیچ‌کدام از پاسخ‌هایتان برای من قانع‌کننده نبود، اما بگذاریم **به سؤال آخر برسیم که ناظر بر یک تضاد تحلیلی در گفته‌های شماست. حضرت‌عالی نسبت به تکرار تجربه‌های تلخ گذشته و شکل‌گیری دوباره ناآرامی‌های اجتماعی هشدار داده‌اید؛ تجربه‌ای که یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در حوادث دی‌ماه سال گذشته مشاهده کرد**. در عین حال، دستگاه‌های امنیتی و نظامی بر این باورند که راهبرد دشمن از فشارهای مستقیم و تقابل بیرونی، به سمت ایجاد و تشدید آشوب در داخل کشور تغییر کرده است. از این منظر، آیا میان تحلیل شما که بخش مهمی از زمینه‌های ناآرامی را ناشی از سیاست‌های داخلی، عملکرد نهادهای حاکمیتی و انباشت نارضایتی‌های اجتماعی می‌انید، با این دیدگاه که بر نقش آفرینی و راهبرد خارجی در تحریک این ناآرامی‌ها تاکید می‌کند، تعارضی وجود دارد؟ خودتان به موضع اخیر ترامپ ارجاع دادید که خطاب به مردم ایران گفته چرا شورش نمی‌کنید. پس به بیان دقیق‌تر، در تحلیل تحولات اجتماعی پیش‌رو، سهم عوامل داخلی و خارجی را چگونه باید از یکدیگر تفکیک و در کنار هم ارزیابی کرد؟

من می‌توانم ساعت‌ها بنشینم و با شما گفت‌وگو کنم و دلایل متعددی بیاورم که چرا این‌گونه فکر می‌کنم؛ حالا اینکه قانع نشده‌اید و قانع هم نمی‌شوید، مشکل شماست. چون با پیش‌فرض سؤال و تحلیل می‌کنید. اما درباره سؤالات هم بگویم اساسا جنگ ۱۲روزه و حملات ۲۰روزه بر نارضایت آمریکا و اسرائیل استوار بود که در ایران نارضایتی گسترده وجود دارد و همین نارضایتی می‌تواند زمینه‌ساز موقعیت حمله باشد. بنابراین، پرسش اصلی این است که چه کسانی زمینه‌های چنین نارضایتی و بی‌ثباتی اجتماعی را فراهم کرده‌اند؟ ما در دوران جنگ هشت‌ساله شاهد ارائه رایگان خدمات سلامت و آموزش، ساخت حدود دو میلیون واحد مسکونی از طریق تعاونی‌ها و حمایت دولت از خانه‌دارشدن مردم بودیم. مسئله این است که چه عواملی از پایان جنگ تاکنون به شکل‌گیری آسیب‌ها، نابرابری‌ها و آشفتگی‌های کنونی انجامیده و مسئولیت این وضعیت برعهده چه کسانی است؟ ما سال‌هاست که نسبت به این مسائل هشدار می‌دهیم. حتی

پنج اسطوره بر بالین هورالعظیم

مناقشه میدان سهراب از دیدگاه مدیریت ریسک سیستمی

شرکت نفت این یک «ضرورت امنیت ملی» است، برای سازمان محیط زیست این یک «پروژه با شروط قابل کنترل» است و برای فعالان محیط زیست، این «آخرین میخ تابوت هورالعظیم» است. دعوا، آن‌طور که به نظر می‌رسد، بر سر ۱۸ هکتار نیست. تالاب استخر نیست که قرفی نکند دیواره را از کجا برداری؛ مثل رگ است. در رگ، محل زخم مهم‌تر از اندازه آن است. با این حال، دعوی واقعی از این هم عمیق‌تر است؛ دعوایی بر سر سراسر اینکه این خطر اصلا چه نام دارد. این مقاله سعی دارد براساس دیدگاه مدیریت ریسک‌های سیستمی، مناقشه میدان سهراب را تحلیل کند.	فردی و جمعی و ایجاد تعارضات روانی و اجتماعی. در همین راستا، شش رده ریسک محیط‌زیست معرفی شد. با نام‌هایی از اساطیر یونان؛ دموکلس، سیکلوپ، پیتیا، پاندورا، کاساندرا و مدوسا. چون آن داستان‌ها در همان دورانی ساخته شدند که بشر تازه فهمیده بود می‌تواند آینده‌اش را بسازد نه‌فقط تحملش کند؛ یعنی همان لحظه‌ای که مفهوم ریسک زاده شد. این شش نام را روی نقشه هورالعظیم بگذارید. پنج تابانشان چیزی می‌گویند که هیچ گزارش ارزیابی‌ای نگفته است. ۱. دیونوسوس، فرمانروای سیراکوز، از یکی از درباریانش به نام داموکلس شنید زندگی پادشاهان چه خوش است. گفت پس یک روز جای من بنشین. دموکلس نشست و تازه وقتی سر بالا گرفت، شمشیری را دید که با یک تار مو بالای سرش آویزان است. رن این نام را روی خطرهایی گذاشت که در آنها نه احتمال معلوم است و نه شدت، و مخزن شماره یک دقیقاً همین است. تالاب‌ها به فشار، خطی پاسخ نمی‌دهند؛ یعنی مدتی طولانی هیچ اتفاقی نمی‌افتد، هیچ و بعد یکباره سامانه حالت عوض می‌کند و با برداشتن فشار هم به حالت قبل برمی‌گردد. هیچ‌کم نمی‌داند تنگ‌شدن دهانه هوفل و نisan کجای این منحنی می‌ایستد. سازمان حفاظت محیط زیست خودش سال‌ها تاکید کرده بود پیش از هر پروژه تازه در هور، باید مطالعه توان اکولوژیک انجام شود؛ یعنی خودش پیش از همه گفته بود آن خط قرمز هنوز عدد ندارد و اینجا اولین ترک برمی‌دارد. تحلیل استادم، پروفسور رن برای این رده، اصل احتیاط را تجویز می‌کند، نه کاهش اثر؛ و تفاوت این دو، تفاوت میان دو جمله است. «می‌دانیم خط قرمز کجاست و از آن رد نمی‌شویم» یک چیز است. «نمی‌دانیم خط قرمز کجاست، اما آهسته‌تر از می‌رویم» چیز دیگری است. ۱۸ هکتار به‌جای ۶۹ هکتار، جمله دوم است.
بارگشت‌پذیری؛ امکان بازگرداندن وضعیت به حالت پیش از وقوع	کدام ریسک‌ها می‌تواند به‌توانی مسئله ایران را حل کند. جنبش توسعه‌خواهی ایرانیان نیز اگر قرار است به سرنوشت مطالبات تاریخی پیشین دچار نشود، باید از ابتدا چند وزارتخانه و نه نتیجه تزییق پول و بودجه بیشتر. توسعه یک قرارداد اجتماعی برای ساختن آینده میان همه ایرانیان در هر سن، جنس، قوم، شغل و جناحی است؛ قراردادی میان دولت، جامعه، بازار و نهادهای مدنی.

اقتصاد؛ ضلع پنهان سیاست خارجی

پیش از آنکه حوادث سال ۱۴۰۱ اتفاق بیفتد، در اسفند ۱۴۰۰ گفتمین سال ۱۴۰۱، سال آشوب و حوادث خواهد بود. پیش از سال ۱۴۰۳ نیز گفتمین سال ۱۴۰۲ می‌تواند سال حوادث باشد، کسی به این هشدارها توجه نکرد.

سؤال من این است که دستگاه‌های امنیتی کجا بودند؟ دستگاه‌های امنیتی کشور باید این تحولات را رصد کنند و هشدارهای لازم را به مسئولان بدهند. ما در داخل کشور ظرفیت‌های لازم برای مقابله با بحران و مهار آن را داریم؛ اما عده‌ای در حال ایجاد شرایطی هستند که امروز آثار آن را می‌بینیم. همان‌طور که عرض کردم، همین دو روز پیش ترامپ عملا امید خود را نسبت به پیروزی در جنگ با ایران از دست داده بود، این البته تحلیل شخصی من نیست، بلکه تحلیلی است که بسیاری از کارشناسان و تحلیلگران آمریکایی، به‌ویژه منتقدان سیاست‌های ترامپ مطرح می‌کنند. این افراد از موضع دفاع از ایران چنین سخنانی نمی‌گویند، بلکه از منظور دفاع از منافع آمریکا و دولت آمریکا صحبت می‌کنند. آنها معتقدند این سیاست‌ها نتیجه نداده و به احتمال زیاد نتیجه نیز نخواهد داد. بر همین اساس، می‌گویند ترامپ و نتانیاهو اکنون به دنبال ایجاد شورش از داخل ایران هستند. در داخل کشور نیز ما می‌بینیم با افزایش قیمت ارز تا ۲۲۰ هزار تومان و حتی بالاتر، زمینه‌هایی برای نارضایتی فراهم می‌شود. قیمت ارز طی چند روز از حدود ۱۹۰ هزار تومان به ۲۲۰ هزار تومان رسیده است. هفته گذشته قیمت پایین‌تر بود. اما به هر حال باید پرسید کدام پول در دنیا چنین آشفتنگی و افزایش شدیدی را تجربه می‌کند؟ آیا در چنین شرایطی تلاش‌هایی برای ایجاد نارضایتی در کشور وجود ندارد؟ ما دقیقا همین اقدامات و توصیه‌ها را در اظهارات ریچارد نفیو نیز می‌بینیم. نفیو که در دوران اواما مسئول تحریم‌های ایران بود، همین اواخر به ترامپ توصیه کرد چرا جان سربازان آمریکایی را به خطر می‌انداز و چرا برای این کار هزینه می‌کنی؟ به اعتقاد او، بهتر است کاری انجام شود که مردم خودشان از داخل شورش کنند و نظام از درون فروپاشد؛ زیرا این روش هزینه بسیار کمتری خواهد داشت. او بر همین نقش تحریم‌ها نیز تاکید کرده بود. ما امروز می‌بینیم دقیقا همان اقداماتی که او در دوران اواما مطرح می‌کرد، در داخل کشور اجرا می‌شود و امروز نیز ادامه دارد. شواهد این مسئله بسیار روشن است، بسیار روشن.

پیش از فعال‌شدن مکانیسم ماشه، دستگاه‌های امنیتی درباره پیامدهای احتمالی آن، از جمله شکل‌گیری اعتراضات گسترده، هشدار داده بود؛ هشدار می‌که گفته می‌شود به سطوح عالی تصمیم‌گیری نیز منتقل شد، اما توجه به هشدارهایی که شما از سال ۱۴۰۰ درباره تداوم نارضایتی‌های اجتماعی و تحولات سال‌های ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ مطرح کرده‌اید و با در نظر گرفتن تاکیدات بر نقش عوامل داخلی و خارجی، ارزیابی شما از شش‌ماهه دوم سال ۱۴۰۵ چیست؟ آیا باید در انتظار تشدید ناآرامی‌ها با تاثیرگذاری هم‌زمان عوامل داخلی و خارجی باشیم؟ فراموش نکنیم که گفته می‌شود مهم‌تر دریف اول حوادث تلخ دی‌ماه، همان تراستی‌ها هستند که در برابر دولت ایستادند.

این «تراستی‌ها» را چه کسانی به وجود آورده‌اند؟ تراستی‌ها همگی مورد تأیید برخی نهادها در دوره‌های مختلف بوده‌اند. در طول همین سال‌های گذشته، بسیاری از این افراد، نزدیکان همین مسئولان و صاحبان قدرت بوده‌اند که مرتکب این فسادها شده‌اند. اینها کارگزاران همین جریان‌های قدرت در داخل کشور بوده‌اند و هستند و به همین دلیل نیز مطمئن باشید اتفاق خاصی درباره آنها نخواهد افتاد. اما نکته مهم‌تر این است که به نظر من، جامعه ایران در طول نزدیک به ۴۸ سال گذشته، هیچ‌گاه سرمایه اجتماعی را تا این اندازه پایین تجربه نکرده است. شکاف میان مردم و حاکمیت نیز هیچ‌گاه تا این حد عمیق نبوده است. نارضایتی طبقات محروم جامعه، که در اثر این سیاست‌ها تحت فشار و فرسوده شده‌اند نیز تا این اندازه گسترده نبوده است. به نظر من، امروز می‌توانیم نشانه‌های این وضعیت را در رفتار و حتی در نوع پوشش بخش‌های مختلف جامعه مشاهده کنیم. بخش قابل توجهی از این رفتارها را می‌توان نوعی اعتراض به همین سیاست‌هایی دانست که به معیشت و اشتغال مردم آسیب زده‌اند.

این اعتراضات را امروز می‌توان از منظر دیگری، نشانه‌هایی از نوعی «فرارندوم» اجتماعی تلقی کرد. باید ببینیم چه بخشی از جامعه برخلاف ارزش‌های رسمی رفتار می‌کند. این رفتارها را باید از همین منظر ارزیابی کرد. به نظر من، جامعه، به‌ویژه پس از جنگ، به‌شدت در معرض چنین بحران‌هایی قرار گرفته است. البته می‌توان از این بحران‌ها جلوگیری کرد، اما شرط اصلی آن، بازسازی و تقویت سرمایه اجتماعی است. تقویت سرمایه اجتماعی یکی از طریق کاهش نابرابری‌ها، مبارزه جدی با فساد، شفاف‌سازی درآمدها و مخارج بخش عمومی در داخل کشور امکان‌پذیر است. باید نابرابری‌ها کاهش پیدا کند تا فرصت نفس‌کشیدن برای بخش‌های بزرگی از جمعیت فراهم شود. در غیر این صورت، اینکه ما برویم و با آمریکا بنشینیم و مذاکره کنیم، از نظر من بختی ثانویه است. مسئله اصلی، مسائل داخلی و سیاست‌های داخلی کشور است. سیاست‌های داخلی نقشی کلیدی در ثبات یا بی‌ثباتی اجتماعی و به دنبال آن، ثبات یا بی‌ثباتی سیاسی کشور ایفا خواهد کرد.